

گفت‌وگو با فرانک ام. اسنودن، استاد تاریخ دانشگاه پِیل

## چگونه بیماری‌های عالم‌گیر تاریخ را تغییر می‌دهند

ادامه از صفحه ۱۰

■ اگر کمی به گذشته برگردیم، در رابطه با این‌که هنرمندان چگونه به بیماری‌های همه‌گیر واکنش نشان داده‌اند، نمونه‌های زیادی وجود دارد؟

من فکر می‌کنم یکی از چیزهایی که در رابطه با بیماری‌های همه‌گیر یاد گرفته‌ام این است که آن چنان که می‌فهمم، هر بیماری‌ای مانند یک انسان است. هر بیماری‌ای منحصر به فرد و متفاوت از بقیه است. بیماری‌های همه‌گیر تنها علل – شبیه به هم – مرگ نیستند بلکه به طبیعت هر کدام از آنها، و اینکه چگونه جوامع و هنرمندان به آن واکنش نشان می‌دهند بستگی دارد؛ یا به این بستگی دارد که چند نفر را می‌کشند، آیا مردم را به شکل شکنجه‌آوری می‌کشند، آیا کودکان و جوانان را می‌کشند، نیت‌مانی به جا می‌گذارند و آیا بیماری‌های آشنایی هستند و یا از خارج وارد شده‌اند.

مورد طاعون موری است که مشکلات مرتبط با مرگ‌میر و مرگ ناگهانی را به یادمان می‌آورد. هنرمندان به این بیماری، به خصوص در اروپا، واکنش نشان دادند. در کشورهای کاتولیک آثار و یاد اصلی این واکنش آن بود که طاعون را تذکر می‌ده این می‌دیدند که زندگی کوتاه و گذرا است. توجه زیادی به ایده مرگ ناگهانی معطوف می‌شود، چنان‌که مثلاً در تمثیل هنری رقص مرگ همه به ناکه همچون برگ خزان بر زمین مرگ می‌ریزند. و البته از درونمایه‌های ساعت شنی، استخوان‌ها و بوچی استفاده می‌شود: «بوچ اندر بوچ سراسر بوچ، واعظ شهر چنین گفت». این حس قوی در رابطه با بیماری‌های همه‌گیر وجود دارد. همچنین حس قوی توسل به اولیای خدا برای دفع و رفع طاعون وجود دارد، اولیایی که ذکر آن‌ها به شکل گسترده آمده است. این حس در سراسر اروپا دیده می‌شود: فرقه‌های خشکه مقدس، درونمایه‌های مرتبط با مرگ ناگهانی، توبه، و اینکه کار خود و روحتان را سامان دهید قبل از آن‌که طاعون ریشه شما را بکند.

این امر تأثیر زیر و زبر کنده‌ای بر شمال‌نگاری هنر اروپایی بر جای گذاشت. شما حتی می‌توانید آن را در قرن بیستم با فیلم بی نظیر اینگمار برگمن، مَهر هگتم، ببینید. در این فیلم طاعون استعاره‌ای از آن چیزی است که برگمن در سال ۱۹۵۷ نگران آن بود: جنگ هسته‌ای. می‌توانید با در نظر گرفتن طاعون تمام مطالبی را که در مورد آنها صحبت کردم، ازجمله رقص مرگ که فیلم با آن تمام می‌شود، در این فیلم ببینید. نقاشی‌های کریم ریپر را خواهید دید که حقیقتاً مثالی از مانایی واکنش هنری به مرگ است.

بیماری‌های دیگر واکنش‌های متفاوتی برمی‌انگیزند. می‌توان راجع به یسل صحبت کرد و اینکه چقدر در دوران رومانتیسم، در قرن نوزدهم، درک متفاوتی از این بیماری وجود داشت. این یکی خیلی عجیب است، زیرا برای من، سل یکی از دردناک‌ترین و وحشت‌آورترین شیوه‌های مردن است، که در انتها فرد دچار زجر تنفسی می‌شود. با وجود این، از آن سو شما این مرگ دردناک را بر روی صحنه با بانوان تراز اول اپرا که زیبا انگاشته می‌شوند، با تصویری باشکوه می‌بینید. و یا «کلبه عمو تم» که تنها در مورد برده‌داری نیست، در مورد سل هم هست.

■ چرا سل اینچنین باشکوه تصویر شده بود؟

می‌خواهم چیزی بگویم که امیدوارم لبخند به لبان شما بیاورد ولی خوشحال می‌شوم اگر جواب قاطعی هم به شما داده باشم. انسان‌ها موجودات بامزه‌ای هستند، مگر نه؟ همه کارهایی که آدم‌ها می‌کنند قابل درک نیست، اما خب ... طاعون بیماری‌ای بود که همه را درگیر کرد. من فکر می‌کنم این خیلی کلیدی است. پایان دنیا بود، آخرین حسابرسی، قیامت بود. اما در رابطه با سل مردم تصویری داشتند که درست نبود. فکر می‌کردند – اینچنان که رویکرد پزشکی اوایل قرن نوزدهم به آنها اینگونه تعلیم داده بود – که این بیماری برگزیدگان است، بیماری هنرمندان، بیماری زیبارویان، بیماری افراد فرهیخته، و اینکه سل افراد را بسیار زیباتر می‌کند، به طوری که پس از آن، صنعت مد، بانوان را به موجوداتی مسلول تبدیل می‌کرد. شما نقاشی تولوز لوترک را می‌بینید که در آن خانمی با ظاهری که از بی‌اشتهایی رنج می‌برد پودر برنج به صورت خود می‌زند تا شبیه افراد مسلول، رنگ‌پریده به نظر بیاید. پیشا-رافائلی‌ها واقعاً با آن مدل‌هایی ازدواج کردند که بیمار مسلول بودند. دوستان ویکتور هوگو به او گفتند که در قامت یک نویسنده مشکل بزرگی دارد و آن این که مسلول نیست. بنابراین چنان‌که باید و شاید نویسنده موفق نخواهد شد.

آرتور ک. جاکوبسن، متفکر و نویسنده آمریکایی که در رابطه با فرهنگ قلم می‌زد، معتقد بود آمریکا در اواخر قرن نوزدهم، هنگام شروع بهبودی سل، با بحران هنر، علم و فرهنگ مواجه خواهد شد، زیرا پس از این دیگر نخبگان به اندازه زمان سل وجود نخواهند داشت.

■ این حیرت‌آور است.

من در مورد علم آدمی واپس‌گرا نیستم اما علوم گاهی اوقات لایه‌های پنهانی دارند و این یکی از لایه‌های پنهان میکروب‌شناسی بیماری است. میکروب‌شناسی در حقیقت باعث داغ‌نگ زدن بر افراد فقیر شد. میکروب‌شناسان اصرار داشتند که سل بیماری افراد زیبارو نیست بلکه بیماری افراد زشت‌رو، فقیر و چرکین است. اینجا دیگر همه تفاسیر تغییر می‌کنند. اگر به «ضد اخلاق» آندره ژید نگاه کنید، در اوایل قرن بیستم، او از بیماری سل خود به عنوان نفرت‌انگیزترین و تهوع‌آورترین اتفاقی یاد می‌کند که می‌توانست بیفتد. ایده بیماری زیبا برای همیشه ناپدید شد و سل هرگز دیگر آن‌گونه نگریسته نشد.

■ تقریباً به انتهای مصاحبه رسیدیم: ممکن است واکنشی به یک بیماری همه‌گیر ببینیم که ترکیبی از تراژدی و کمدی است. چند روز قبل دیدیم که تعدادی از متولیان سلامت در کاخ سفید جمع شدند و تصمیم گرفتند از ترامپ قدردانی کنند و همچنین راجع به اتفاقاتی که دارد می‌افتد صحبت کنند. آیا شما داستان‌های جذابی در تاریخ راجع به پادشاهان یا قانونگذاران دیوانه‌ای می‌شناسید که با بیماری‌های همه‌گیر خیلی ضعیف و یا شاید به شکل کمدی-تراژیک برخورد کرده‌اند؟

خب، بله. مطمئن نیستم که خیلی چیز بامزه‌ای باشد، اما فکر می‌کنم واکنش ناپلئون به بیماری‌هایی که در حال نابودی حکمرانی او بودند تراژیک و چون طعنی تلخ، مضحک بود. ناپلئون به جان سربازانش بها نمی‌داد. اینگونه بود که می‌توانست راجع به شیوع تب زرد در هند غربی مثل ناسزایی شخصی حرف بزند.

فکر می‌کنم این چیزی است که ممکن است دوباره شاهد آن باشیم: چیزی که شاید شما بتوانید به آن بخندید و شاید در تاریخ اگر به عقب برگردیم و بنگریم بیشتر به صورت کمدی دیده شود. اما فکر نمی‌کنم اتفاقی که قرار است در سال پیش رو بیفتد با در نظر گرفتن این بیماری همه‌گیر خاص در ایالات متحده اصلاً خنده‌دار باشد. اینکه ما صاحب منصبانی در کاخ سفید داریم که می‌گویند «این چیزی بیشتر از یک سرماخوردگی نیست، و تحت کنترل ماست» در حالی که، تا آنجا که من می‌بینم، هیچ چیز را تحت کنترل ندارند و مسئولیت را به دوش خود مردم گذاشته‌اند در حالی که حتی اعتقادی به علم هم ندارند، اصلاً خنده‌دار نیست.

■ بیماری همه‌گیر و خودمحوری دو چیزی‌ست که بشر هیچگاه موفق به غلبه بر آنها نخواهد شد.

در این مورد با شما موافقم.

### حمید رضا بسحاق

هستی بود که بارگاه پادشاهی اش را ترک گفت و به نیروانا رسید، یعنی به حالتی که در آن اثری از پیری، بیماری یا مرگ وجود ندارد. بنابر دیدگاه بدبینانه شوپنهاور نیز دنیا سراسر رنج و سختی است و بیماری یکی از مظاهر اصلی آن است. از نظر کی یرگکور، تعهد انسان در مرحله زندگی دینی به اوج خود می‌رسد و مراحل دیگر زندگی (حسی و اخلاقی) اعتلا می‌یابند. در این مرحله، حد‌اعلا قوت و ذهنیت، در درون بودگی رنج یافت می‌شود، مانند رنجی که ایوب پیامبر کشید. از نظر اورتج همراه با آفرینش جهان وارد جهان شده است؛ خدایان انسان را از رنج آفریده‌اند و بیماری یکی از مصادیق اصلی رنج است. کی یرگکور در کتاب بیماری تاپای مرگ معنای خاصی از بیماری را مطرح می‌کند: اومی نویسد: گناه ضد ایمان است و نومیدی گناه است. نومیدی، بیزاری از خود بودن است و نومیدی مسیحی بیماری تاپای مرگ است، زیرا آرزوی مرگ نتیجه نومیدی است؛ و تنها از طریق ایمان می‌توان بر گناه و نومیدی غلبه کرد.

همه اندیشمندانی که گرایش‌ها و تمایلات دینی داشته‌اند مانند هم فکر نمی‌کردند. برای متکلمین و فیلسوفان مسلمان و هم‌بنطور فیلسوفان قرون وسطی بیماری‌های مسری در کنار سایر آفات و شرور و جهی از هستی محسوب می‌شدند. آنها با پرسش‌های زیادی مواجه بودند: آیا بیماری شر است؟ اگر شر است چگونه می‌تواند با هستی خدا که خیر محض است و جز خیر از او صادر نمی‌شود سازگار شود؟ اگر همه چیز از خداوند صادر می‌شود و خداوند خیر محض است پس وجود شر چگونه توجیه می‌شود و به عبارت دیگر، آیا شر مخلوق خداوند است؟ چرا خدا که قادر مطلق است از وقوع شر جلوگیری نمی‌کند؟ به تعبیر امروزی چرا خداوند جلوی ویروس کرونا را نگرفت و چرا به جای بلاد کفر، در مملکتی شش دانگ مسلمان مثل ایران شیوع بیشتری پیدا کرده است؟ اگر خداوند قادر مطلق است پس چرا از همان اول جلوی کرونا ویروس را نگرفت تا به کشورهای دیگر سرایت نکند؟

متکلمین و فلاسفه هر یک پاسخ‌هایی به این سؤالات داده‌اند. در رابطه با مسأله شر دو دیدگاه کلی حاکم بود: افلاطونی و ارسطویی. بنابر دیدگاه افلاطونی شر امری عدمی است. شر یعنی فقدان خیر. در دنیا همه چیز خیر است چون از خدا صادر شده است، به عبارت دیگر چون خداوند خیر محض است هیچ شری وجود ندارد. آنچه شرمی پنداریم مرتبه بسیار نازلی از خیر است. مفهوم خیر و شر مانند مفهوم نور و ظلمت است. آنچه ماتاریکی می‌خوانیم نور بسیار اندک است و در واقع چیزی به



نام ظلمت و تاریکی وجود ندارد فقط نور وجود دارد و نور دارای مراتب و شدت و ضعف است؛ کوری به خودی خود معنایی ندارد، کوری یعنی نبود بینایی. این فیلسوفان استدلال می‌کردند که وجود شر از نقص ماده است نه کمال خالق. افلاطون می‌گفت نمی‌توان یک ساختمان نسوز را با مواد سوختنی ساخت. در مقابل، فیلسوفانی که از دیدگاه ارسطویی پیروی می‌کردند شرها را امری سلبی نمی‌دانستند و آنها را از مظاهر هستی به شمار می‌آوردند. وجود شر ورو آفات لازمه نظام احسن جهان هستی است؛ یعنی بهتر است شروری مانند زلزله، سیل، بیماری و نظایر آن در دنیا وجود داشته باشند تا اینکه اصلاً وجود نداشته باشند. یک شیء خاص ممکن است زشت و شر باشد اما در نظام کلی جهانی خیر و زیبا به شمار رود. همچنین مفاهیم زیبایی، خیر و سلامتی در پرتو اشدشان، زشتی، شر و بیماری دارای معنا هستند. آنها با پیروی از ارسطو، یک جهان کامل و احسن را جهانی می‌دانستند که خیر آن‌ها و شر آن‌ها را در نظر بگیرد. آنها با وجود شر و شر در موجودات دارای پنج حالت است؛ سه حالت – یعنی خیر و شر برابر، خیر کمتر شر بیشتر، و شر مطلق – محال است و تنها دو حالت ممکن است: خدا که خیر محض است و جهان که دارای خیر بیشتر و شر کمتر است. این جهان بهترین جهان ممکن است که خدا آن را خلق کرده است. سعدی این مفهوم را با زبان شعر به زیبایی بیان کرده است:

قضا را دگر نشود گر هزار تاله و آه  
 به شکر یا شکایت شنیده شود از دهنی  
 فرشته‌ای که وکیل است بر خزان باد  
 چه غم خورد که بمیرد چراغ پیرزنی

سعدی می‌گوید باد این همه خاصیت و فایده دارد حال اگر چراغ پیرزنی را خاموش کند چه باک. بنابراین آنچه در ظاهر شر است در باطن خیر محسوب می‌شود. بیماری شرقلیلی است که خیر کثیر را در پی دارد. عقل ناقص مانمی

تواند به حکمت بالغه الهی و اسرار خداوندی پی ببرد و آنچه در پیش چشمان مانا زیباست برای خداوند عین زیبایی است، به قول هر اکلیتوس برای خداوند همه چیز زیبا و نیک و عدل است، اما آدمیان یکی را ناعادلانه و زشت و دیگری را عادلانه و زیبا پنداشته‌اند.

فیلسوفان عصر روشنگری با این عقاید مخالفت کردند. ولتر در کتاب کاندید این تفاسیر مابعد الطبیعی از هستی را به سخره گرفت و آنها را توجیهات و موهومات خواند. کاندید، قهرمان داستان ولتر یک دانشجوی فلسفه است که استاد فلسفه اش به او قبولانده که این عالم بهترین عالم ممکن است. اما او در زندگی واقعی خلاف این را می‌بیند؛ به انواع و اقسام بلاها و مصائب گرفتار می‌شود و همواره از خود می‌پرسد این چه جهان احسن و کاملی است؟ این پرسش خود ولتر است که از زبان کاندید بیان شده است. در زمان ولتر شهر لیسبون با انواع و اقسام بلاها و مصائب روبرو شده بود، به ویژه زلزله دلخراش سال ۱۷۵۵؛ ولتر می‌پرسد آخر چرا لیسبون؟ چرا این همه بلا باید بر سر لیسبون بیاید؟

این سؤالات برای ما هم ممکن است پیش آید: چرا ایران؟ آیا ایران مشمول سنت ابتلای الهی شده و بلایای اخیر (از جمله بیماری کرونا) در حکم شرقلیلی است که خیر کثیری را در پی دارد؟ آیا به تعبیر کی یرگکور کشور ما مرحله حسانی و اخلاقی را گذرانده و در مرحله دینی باید همچون ایوب رنج بیماری را تحمل کند؟ یا اینکه ایران هم مانند سایر کشورها دارد تاوان ویروسی را می‌دهد که محصول تکنولوژی است. اگر بخواهیم به زبان هایدگر سخن بگوییم، تکنولوژی جدید، طبیعت را مورد تعرض قرار داده و ویروس کرونا نیز واکنش طبیعت به این تعرض آدمی است.

در یونان باستان به حوادث ناگواری مانند زلزله، سیل، و وبا طاعون توخه (tuche) می‌گفتند که در اصل به معنای پیشامد، حادثه و اتفاق است. این حوادث بیرون از توان و خواست آدمی است و تنها کاری که او می‌تواند بکند دعا به درگاه خدایان است. به تعبیر فیلسوفان مسلمان، این بلاها نه در قلمرو تقدیر الهی بلکه به حکم مشیت الهی نازل شده‌اند. تقدیر را می‌توان با دعتغییر داد اما مشیت الهی را هرگز. در گذشته هنگامی که بلایی نازل می‌شد هم مردم و هم زمامداران به فکر فرو می‌رفتند که اشکال کار در کجاست. هنگامی که ادیب شهریار، شهر خود را آماج تیرهای بلادید به فکر فرو رفت و علت را در خودش یافت و پس از کور کردن چشمانش آواره کوه و بیابان شد. آیا ما مانند قوم فرعون تاوان بی‌ایمانی مان را می‌دهیم و باید منتظر موسایی با فرامینش باشیم یا در انتظار مسیحایی که بانفس حیات بخشش تن بیمار ما را شفا دهد؟ یا اینکه این پیشامدها علایم آخر الزمان است و ما در نسلی گناه آلود زندگی می‌کنیم که شاهد پایان تاریخ است؟

